

داستان جوان تازه سر از تخم درآورده‌ای که بزرگ‌ترین سرمایه‌دار جهان شد

مرتضی محیط



تحلیل و توسعه بر پایه کار غیر تخصصی ساده
مستای خود را از دست داده است. در زمانی که
پیشرفت علمی - صنعتی، خود منبع
مستقلی از ارزش افزوده شده، تنها منبع
تولید ارزش اضافی مورد نظر مارکس یعنی نیروی
کار تولیدکنندگان بلافصل. نقش هر چه کوچک‌تری

را بازی می‌کند در همین راستا و در همان حد
می‌توان ادعا کرد که این دانش است و نه کار
که تولید اجناس را تشکیل می‌دهد و تحلیل
مارکس از خصوصیت اجتماعی تولید در مورد دانش
بیش تر صاف است تا تولید کالا. **دانیل بِل**
(Daniel Bell) جامعه‌شناس و نظریه پرداز
امریکایی این جنبه‌ی هابرماس را در کتاب خود
«ظهور جامعه‌ی پسا صنعتی» عیان نقل کرده و بر
پایه‌ی آن نتیجه‌گیری می‌کند: «تخصصی‌های جامعه‌ی
پسا صنعتی این است که به جای آن که صحبت از
تئوری ارزش بر پایه کار کنید، باید صحبت از
تئوری ارزش بر پایه دانش کنید» «تاکید از
ماتس»

بنابراین ملاحظه می‌کنیم که به چالش کشیدن
جبارهای عیبادی و کاوش در راه یافتن
سرمایه‌شناسی اجتماعی یا میلیاردر
دلارهای «حق انعام» آقای بیل گیت تا که اکنون
اندیشه‌ای نظیر او را ساخته‌اند. مسئله‌ی تازه
نیست بل که حتی پیش از مارکس یعنی از زمان کانت
و به ویژه جان استوارت میل مطرح بوده و در واقع
می‌توان گفت موضوع یک جنگ تمام عیار طبقاتی
در قلمرو تئوری و نظریه پردازان بوده است.

بنابراین بحث را که نویسنده‌ی سرمقاله‌ی
«انتخابات انگلستان و دگر دسی سوسیال
دموکراسی» باز کرده‌اند بخشی است جدی که درک آن

چونگی بر تکنولوژی دوران اطلاعات، در فاصله
زمانی چند ساله نوشته‌اند بزرگ‌ترین سرمایه‌دار
جهان شوند می‌آنکه بتوان آنان را متهم کرد
که بخش عظیمی از نیروی کار انسانی را
استثمار - در معنای کلاسیک

مارکسیستی آن - کرده‌اند (شهریوند شماره
۲۰۳ - صفحه ۲ - تاکید از ماتس) باید گفت که آقای
گودزی در آخرین جمله‌ی نقل شده دانسته یا
غناسته بر یک اصل انبساطی به وضعیت اقتصاد
سراسر انگشت گذاشته که نه تنها مطلب تازه‌ای
نیست بل که بسیاری از مبارزات تنوریک در طول
دست کم یک قرن اخیر حول محور آن می‌چرخیده
است. اگر از بحث‌های ادغام سرمایه و دیکتاتور که

اعتقاد به زایش ارزش از سوی خود سرمایه
داشتند بگذریم. دوطرفی تنوریک سخن را به درازا
خواهد کشاند اما می‌توان گفت نخستین کسی که
تئوری آقای گودزی را در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به طور
مشروح مطرح کرد، فیلسوف آلمانی و لیسه به مکتب
فرانکفورت یعنی آقای یورگن هابرماس (Jurgen
Habermas) بود. جمله معروف هابرماس به قرار
زیر است:

«علم و تکنولوژی تبدیل به آن چنان
نیروی مولده‌ی عمدتای شده‌اند که شرایط
تئوری ارزش مارکس بر پایه‌ی کار و ابلاستفاده
کردنند. اکنون دیگر محاسبه مقدار سرمایه گذاری در

سرمقاله‌ی اخیر آقای محمود گودزی
لورنتالیست چهاردهم است. در شماره ۲۰۳
زیر عنوان «انتخابات انگلیس و دگر دسی سوسیال
دموکراسی»، موفقیتش به وجود آورد تا دوباره سری به
القاب اقتصادی سیاسی بزنند و سیمه در دنیای
امروز چگونه دیک جین تازه سر از تخم درآورده
میلیاردر می‌شود و سرمایه که ریشه‌ی چنین
«معجزاتی» در کجاست و آیا سرچشمه‌ی این
میلیاردها، کار انسان است و یا به قول آقای
گودزی «سیرگی بر تکنولوژی دوران
اطلاعات».

آقای گودزی ضمن تفسیر خود از نتایج
انتخابات اخیر انگلیس می‌نویسد:

طین لمر برای بسیاری از مارکسیست‌ها - که در
چند دهه‌ی باورهای عیبادی نوشته یا نفاخته لمر
ماده‌اند - در خور هشتم نیست (انتظوشان گردش به
راست سوسیال دموکرات‌هاست). بسیاری از آنان
هشام چنان در شعارهای ارزشی آغاز این سده
آویخته‌اند و با تکثیر آنها می‌کوشند کام خود را
شیرین کنند. اما از ناخند این گند، شده‌ی صدمن
تولیدکنندگان ایشان سپس افامه می‌دهند:

«در هشتاد سال گذشته، در پرض زمانی میان
بندوری بلشویک‌ها در پایان جنگ جهانی نخست
در سال ۱۹۱۷ تا کنون جهان انقلاب صنعتی را پشت
سر گذارده است. پرورزی‌های دانش و فن از نقش
دوران ساز نسوری کار بندنی در دوران انقلاب
پسا صنعتی کاسته است. اگر سرمایه‌دار دوران صنعت
با استثمار گروه عظیمی از کارگران و تجمل شرایط
دشوار زیست بر آنان می‌نویشت به ابلاشت سرمایه
و افزایش کلان سود دست یابد. اما اکنون در دورانی که
سر می‌بوم که جهانی تازه سر از تخم درآورده با

نه تنها برای تفسیر انتخابات انگلستان که برای فهم اوضاع کنونی جهان و آنگاه برای فهمی از دوران مبارز بر خیزد است. برای من بر من به سرچشمه‌ی تئوری‌های انتقادی بین گیت (اسم‌ها در اسامی شرکت مایکروسافت) چارلز کیست (چون گیتش پدر اپالورهای عبادی، یعنی آقای اقتصاد سیاسی و رئیس هیوادری میولانی بنیادی چمن کارگر، کسارگر، سرما میه، سرما میه دار، دانش و تکنولوژی و اطلاعات، تا معنای این مقولات را در بنیام به معنای، ثروت آقای بیل گیت پس نتوانیم برود پس بحث خود را با تعریف کار آغاز می‌کنیم.

زمانی که من شاگتون شعرینی دقیق تر و عمیق‌تر از تعریف مارکس از کار نیافته‌ام و دانشمانی هر چه تمام‌تر درصدا با تئوری تعریفی بهتر بوده و هستند در این جا شعرینی کار را از زبان او نقل می‌کنیم:

کار در درجه نخست فرایندی است میان انسان و طبیعت، فرایندی که در آن انسان با فعالیت آگاهانه‌ی خود کشت و واگشت میان خود و طبیعت را آغاز، تنظیم و کنترل می‌کند. او به عنوان یکی از نیروهای طبیعت با مواد طبیعت روبه‌رو می‌شود و نیروهای طبیعی بدن خود، یعنی بازو، پا، میاه، مغز و دست‌های خود را به فعالیت می‌افزاید تا مواد طبیعت را به شکل مناسب و سازگار با نیازهای خود درآورد. انسان با این نوع کشت بر جهان بیرون خود و تغییر دادن آن، به طور هم‌زمان طبیعت خود را نیز تغییر می‌دهد. او نیروهای بالقوه و خفته در طبیعت و انکامل می‌بخشد. او آن‌ها را واس‌تاده و زیر فرمان خود درآورد و از او استفاده می‌کند. در این جا با آن اشکال غریزی و بدوی کار که به یادآور جانوران است سر و کار داریم. میان آن وضعی که کار انسان هنوز در مرحله غریزی بود و وضعی که انسان نیروی کار خود را به عنوان یک کالا برای فروش به بازار می‌آورد فاصله زمانی، بی‌قایت طولانی وجود دارد. فرض ما بر این است که کار به شکلی است که غیر اختصاصی گمان انسان بر خود دارد. هنگامی که عملیاتی انجام می‌دهد که شبیه یک پانده است و زنبور با ساختن لانه‌اش بسیاری از معماران را شرمگین می‌کند. اما آنچه بدترین معمار را از بهترین زنبور متمایز می‌کند این است که معمار، ساختمان خود را پیش از آن‌که در واقعیت سازد در تصور خود برپا

می‌کند. در پایان هر فرایند کار محصولی به دست می‌آورد که او پیش و توان آن فرایند در تصور و ابتکار و کارگر وجود داشته. (کاپیتال - جلد اول به زبان انگلیسی شماره 1906 Charles Kerr صفحات 197-198) از این سخن تعریفی از کار باید چند نکته‌ی بنیادی را یادآور شد. نخست آن‌که کار فعلیتی است آگاهانه و هدفمند از سوی انسان بر طبیعت برای فراهم کردن نیازهای زندگی و مهار کردن طبیعت در جهت پرورش این نیازها. دوم آن‌که در نوشته‌های مارکس و انگلس هر جا صحبت از کار می‌شود از کار نیروی عضلانی، عصبی و مغزی (فکری) انسان نام برده می‌شود. بنابراین مراد از کار در کلاف آن چه در ذهن بسیاری از نظریه پردازان یا اقتصاد شنها کاربرد عضلات استخوان‌ها و مفاصل آن‌ها به قول آقای گوردی، «کار بدنی» نیست.

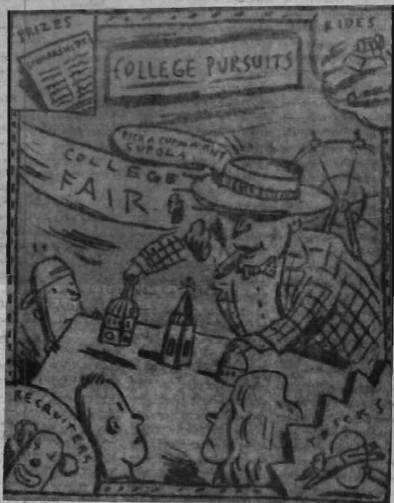
کار فعلیتی آگاهانه است که هم کار بدنی و هم کار فکری می‌تواند تصویر یک کارگر در ذهن بسیاری از نیروهای «چپ» به صورت سرمدی یا گون و بازوین ستر، لاور، آن به تن که نانو یا چکنسی حمل می‌کند، نیز تصویری منحرف است. بحث ارسطو هم به این خاصیت بنیادی کار یعنی فکری بودن آن پی برده بود. او کار انسان را یک عمل موشفله می‌خواند و می‌گوید: «مدر عبارت از تصور و درک نتیجه و محصول تولید شده قبل از تحقق بخشیدن مادی به آن». به قول فری بریورن «تفاوت انسان با سایر پشرفه ترین میمون عبارت از بزرگی و تکامل نسبی مغز انسان تقریباً در تمام جهات و مناطق آن نسبت به میمون است. این تکامل به ویژه در قسمت‌های پیشانی و گیجگاهی تمیزکده مغز است. کار این بخش‌های مغز در درجه‌ی اول مربوط به ظرفیت تصور و ادراک تولید یک چیز قبل از ساختن و به وجود آوردن تلقین آن بدون نیاز به استفاده از تجربه است.»

نکته‌ی سوم و بسیار پراهمیتی که باید یادآور شد تفاوت میان کار ساده و کار مرکب است. اگر یک مسلم را در نظر بگیریم و با یک کارگر بگا، نجار، فولادسازی و فلزکار مقایسه کنیم ملاحظه می‌کنیم که دانش معلم نتیجه‌ی صدها و شاید هزاران کار ساده است، چرا که معلم برای فدا کردنش خود نیاز به کاغذ، قلم، تخته سیاه، ساختن، میز و ستند و صدها نوع فرآورده‌ی دیگر دارد تا بتواند دوره‌ی تحصیل خود را به پایان رساند بنابراین کار

معلم را که نتیجه‌ی توکمه صدها نوع کار ساده است می‌توان کار مرکب خواند. همانند به بعضی ترتیب کار یک نقاش، یک دانشمند، یک مهندس یا یک پزشک. «چرا؟» نام توان کار مرکب خواند. حال آن‌که با پایدی همین خصوصیتی که برای تعریف کار برشمریم به خواهیم داشت و اطلاعات را - یعنی آن عملی را که به قول سارماس و فاسیل پیل، «ش نشاء زایشده و تولیدکننده ارزش اند» - تعریف کنیم به چه تازیبی می‌رسیم؟ اجازه دهید ابتدا تعریف دانش و اطلاعات را از زبان خود سابق قبل بکشیم. او می‌نویسد:

مشظوره از اطلاعات عبارت از مجموعه‌ی سازمان یافته‌ی از گفته‌ها، باقیات و آیدیهات که یک فضا به معنای عقلی در عرضه می‌کند. با یک نتیجه تجربی و از طریق وسایل آزمایشی به شکلی سازمان یافته هست می‌نماید. او سپس ادامه می‌دهد: «مشظوره از اطلاعات عبارت از انباشتن (Storing) محصول مسجده (Reitigve) و به جریان انداختن اطلاعات خام (Data) به عنوان پایدی تمام مبدلات انباشتن و انحصار است. این‌ها شامل موارد زیر می‌شوند:

1. اسناد (Records) - مسورت پرداخت
 2. لیست حقوقی درآمدهای دولت، اسناد بانکی، اسناد اعتباری و غیره
 3. تعیین اوقات (Scheduling) - پیش خرید بنط هواپیما، تعیین زمانی تولید، آنالیز موجودی کالا (Inventory) و غیره
 4. شمار، بررسی‌های آماری و عقاید تحلیلی درباره بازار، مخابرات اطلاعات، انتخاباتی و غیره
- حال باید پرسید که آیا برای هر یک کدام از روشهائی که برای انباشتن، حصول مسجده و به جریان انداختن اطلاعات لازم است، نیاز به صدها و هزاران فرآورده‌ی مختلف نیست؟ در واقع برای ایجاد و استفاده از یک اصل علمی یا اطلاعاتی دست کم نیاز به جدول زیر داریم:
1. تولید دانش و اطلاعات
 2. ذخیره‌ی دانش و اطلاعات
 3. انتقال دانش و اطلاعات
 4. کاربرد دانش و اطلاعات برای تولید دانش بیشتر



۳. ذخیره‌ی دانش باز هم نیاز به کامل‌تر کردن، فقه‌ی کتابخانه، ساختن کتابخانه کامپیوتر، فیلم، ویدئو و هزاران وسیله‌ی دیگر داریم پس ذخیره‌ی دانش نیز بدون کار انسانی ممکن نیست.

۴. انتقال دانش چه از طریق کلاس درس و کنفرانس، چه از طریق فیلم تلویزیون و کامپیوتر، هرگز اینترنت، F-Mail، فکس، ماهواره و خلاصه

در آن کار نمی‌کند نیاز به هزاران وسیله‌ی کوچک و بزرگ دارد که هر کدام یک فرآورده و محصول هزاران نوع کار ساده و مرکب است. بدون وجود این ابزار پیچیده امکان برپایی آزمایشگاهی نخواهد بود. آزمایشگاه علاوه بر آن نیاز به ساختمان، میز و ستلی، کابله، دفتر، قلم و کامپیوتر نیز دارد که همه محصول کار انسانند. پس تولید دانش، بدون مهار انسانی امکان‌پذیر نیست.

حال سیمیه برای هر کدام از این روش‌های اخیر نیاز به چه عواملی داریم؟ ذکر یک مثال مسئله‌ی ساده‌تر می‌کند برای تولید دانش، یک محقق یا در آزمایشگاه در کنار یک پریم (مثلاً وانسون و گریک که با کشف ساختار مولکول DNA از طریق کاربرد تکنولوژی کروماتوگرافی - پهنر یکی از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها - موفق شدند جایزه نوبل را نسبت خود کشف آزمایشگاه‌هایی که این دو

آخرین وسایل ارتباطی و شاهراه‌های اینترنت. باز نیز به ابزار و وسایلی افزود که همه محصولات کار انسان‌اند.

۳. و بالاخره کاربرد دانش برای تولید دانش بیشتر. آشکار است که باتوجه به مریک غالب به دنیا نیاوردن بیش که دانش آن‌ها ما حاصل اختراعات و اکتشافات هزاران نسل از انسان‌هایی بوده که با دست و پنجه نرم کردن با طبیعت قوانین آن را کشف کرده‌اند. بنابراین این دو دانشمند (که خود نیز کارگر محسوب می‌شوند) و کارشان از نوع مریک و به غایت پیچیده است برای تولید دانش بیش تر باز هم نیاز به انواع و اقسام وسایل و ابزارهای نوآیند که بیش از این نام برودیم و باز هم محصول کار انسان‌اند.

حال بر پایه آن چه درباره‌ی تعریف دانش و دانش گفته شد بیسیمه آیا نیروی «فهر عباده» نقاب‌های هابرومانس و فانیل مثل هم‌زمانی ارزش او تولید نیروی‌های «دل گیت» مست است و یا «داورهای عباده» (این نیروی ارزش بر پایه کار بازر هم سخت خود را حفظ کرده‌اند)

برای این کار ابتدا باید بیسیمه تعریف مارکس از کارگر و اولادانش و تکنولوژی چیست تا بتوانیم این تعاریف (با هم مقایسه کرده و خود به اقتضای تشبیه

مارکس در یک سلسله نوشته‌های اقتصادی که قرار بود بخش هفتم از جلد اول کتابتار را تشکیل دهد - و همین شد و در نتیجه تازه در سال‌های پایانی دهه ۱۷۷۰ به تکنولوژی توجه شده‌اند - بخش سلسله رابه «کار مولد و کار غیر مولد» اختصاص می‌دهد که در آن می‌خوانیم:

«باز تکامل یافتن شمول واقعی کار تحت سرمایه با شیوه تولید ویژه‌ی نوع سرمایه‌داری انرم واقعی فرایند عمومی کار به طور هر چه فرایند‌های دیگر فرد کارگر نخواهد بود.

در عوض این نیروی کار اجتهادات ترکیبی یافته و نیروهای کار در حال رقابت و مختلف‌اند که با هم مجموعه‌ی ماشین تولیدی را تشکیل می‌دهند که به اشکال گوناگون در فرایند تولید کالاها شرکت می‌کنند یا به عبارت دقیق تر در این متن و چهارچوبه محصولی رابه وجود می‌آورند. (از این مجموعه ماشین تولیدی (یعنی‌ها با دست خود بیشتر کار می‌کنند و بعضی با سر (یعنی خود یکی به عنوان مدیر، مهندس، تکنولوژیست و غیره

دیگری به عنوان ناظر و سومی به عنوان کارگریدی یا حتی یک کارگر و بیشتر.

شمار هر چه فرایند‌های از انواع کار در مفهوم بلاواسطه کار سازنده می‌گردد و تمام آن‌هایی که مشمول اجتناب آن‌ها هستند کارگر سازنده محسوب می‌شوند: کارگرانی که به طور مستقیم توسط سرمایه‌استثمار می‌شوند و تابع فرایند کار و گسترش سرمایه‌ای می‌شوند. حال اگر کارگر رابه عنوان کارگر جسمی یعنی به صورت تمام‌اعضای تشکیل دهنده‌ی یک کارخانه در نظر بگیریم در اول صورت می‌سیمه که فعالیت جسمی آنان از نظر مادی منتج به مجموعه‌های از فرآورده‌های می‌شود که به طور حتم‌زمان کم‌اشتی از کالاها را تشکیل می‌دهند. در چنین وضعی، سن کارگری که صرفاً نسبی از این کارگر جسمی است و این که فاضل‌ی بیش تر یا کم‌تر از کار بدنی واقعی دارد فاقد هرگونه اخصی است در عین حال اما فعالیت این مجموعه نیروی کار، سوب تولیدی، بلافاصله توسط سرمایه یعنی فرایند ارزش‌آفرینی برای سرمایه.

بنابراین تولید بلافاصله ارزش و تبدیل بلافاصله این ارزش اضافی به سرمایه است. از این نوشته‌ی ملوکس آشکار است که او تنها کارگرمی (و کارگر نمی‌باشد) چرا که کار رابه صورت مجموعه‌ای از کار اجتماعی می‌بیند که نه تنها کارگر بدنی بل که مهندس، تکنسین و بخش‌های مدیریت در آن شرکت دارند. چنین تعریفی از کارگر ارتباطی تنگاتنگ با تعریف پیشین مارکس از کارگر دارد او در همان جا ادامه می‌دهد:

«مجموعه‌ی کاملی از فعالیت‌ها که بیش از این حاله‌ی از تقاضا داشته و در یک کارآمد مستقل و هدف جداگانه و انسانی می‌کرده و یا بدون اجرت بودند یا اجرت آن‌ها به طرق غیرمستقیم پرداخت می‌شد (مانند تمام صاحبان حرفه، وکلای عدلوی و پزشکان انگلیسی که نمی‌توانستند برای اجرت کار خود کسی را تحت تعقیب قانونی قرار دهند) همه، علی‌رغم این که فعالیت‌شان تا چه اندازه متفاوت با هم و اجرت‌شان چه اندازه باشد مستقیماً تبدیل به کارگر مزدی می‌شوند (همان‌جا، صفحه‌ی ۱۰۱۲)» او این بحث را مارکس ۱۷۵ سال پیش مطرح می‌کند. در حالی که پیش‌ازاین امریکا همین اسم‌ال و کارور را در آن‌ها (شکست‌بندها) سال گذشته به استنادی‌ی کارگری امریکا (AFL-CIO)

می‌تواند به قول ارنتس مندل: «مارکس بر این کلیت تأکید دارد که در نظام سرمایه‌داری، کار نباید تنها به صورت کار بدنی (بدنی) در نظر گرفته شود بل که به صورت مجموعه‌ای از نیروهای جسمی (Gesamtarbeitsvermogen) یا مجموع کار جسمی (Gesamtarbeiter) با تمام آن‌هایی که کارشان برای تولید یک فرآورده‌ی نهایی ضروری است دیده می‌شود. او بحث مفهوم «کارگر مشترک و جسمی» و «کارگر همه‌جانبه» (Gesamtarbeiter) را در این احاطه به کار می‌برد. فرایند ایجاد ارزش، تجلی زمان کار مصرف شده توسط تمامی آن‌هاست که غرض فروش نیروی کار خود به سرمایه‌دار در روند تولید مشارکت می‌کنند. این «کارگر همه‌جانبه» به طور آشکار از دید مارکس، سبب‌ساز، تکنولوژیست‌ها و حتی مدیران را در بر می‌گیرد (همان‌جا صفحه ۲۲۵).

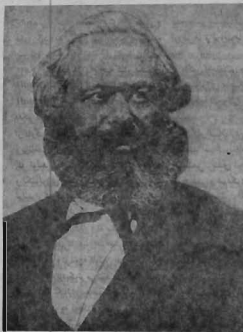
مارکس، در نوشته‌های دیگر خود نه تنها یک آموزگار بل که مدیر مدرسه و حتی خوشنودانی را که در کارخانه می‌خواند یا نویسنده‌ای را که در ژانر نود برای مؤسسه‌های خصوصی می‌نویسد، عضوی از طبقه کارگر می‌داند.

حال که ما این مقدمه، اثری‌های به روی دیدگاه مارکس درباره‌ی کار و کارگر کشود، بیسیمه نظر نو درباره‌ی دانش و تکنولوژی و مصرف آن در نظام سرمایه چیست؟

از آن‌جا که افزایش بهره‌وری کار (Productivity) یکی از حتمی‌ترین و منطبق‌ترین ابعادی با مدرن ارزش‌افزایی نسبی و در نتیجه افزایش نرخ سود است، بنابراین سرمایه‌دار شدیدی‌ترین انگیزه را برای بهره‌برد هر چه بیش تر تکنولوژی دانش عملی در امر تولید دارد. به قول مارکس، «کاهش اجتهادات پذیر سرمایه افزایش قدرت تولید و بهره‌وری کار است تا بتواند کار لازم را تا حد ممکن از میان ببرد. این گرایش با تبدیل وسایل کار به ماشین تحلیلی پیدا می‌کند».

(مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی جلد ۲۶ صفحه ۸۲) در سر به سپهر پیشرفت‌های عظیم تکنولوژیک، فلسفی در نظام سرمایه‌داری را می‌توان در واقعیت نامبرده یافت.

مارکس در قرون‌وسطی‌ه ضمن تحلیل ابزار و وسایل تولید می‌نویسد: «وسایل کار تا زمانی که به مفهوم دقیق خود به عنوان وسایل کار - به عنوان



بخشی از سرما به دو فرایند تولید ارزش اضافی باقی
مانند - نه تنها به شکل وسایل کار بل که به طور
همزمان به شکل ویژگی‌های از موجودیت سرمایه،
شکلی که توسط فرایند جزییم حرکت سرمایه
تعین می‌شود یعنی به شکل سرمایه ثابت ظاهر
می‌شود (جلد ۲۹ صفحه ۸۲)

نکته‌ی پراهمیت در این نوشته آن است که
تکین بخشی از سرمایه اثبات شده که خود
نتیجه کار انسان‌های مرگد است. نه تنها به
صورت وسایل تولید بل که در هفت سرمایه ثابت
در برابر کاری قد علم می‌کند. اولین اشاره می‌دهد:
«اما وسایل تولید به بعضی از آن که بخشی از
فرایند تولید سرمایه شده یک سلسله تکنولوژی
پشت سر می‌گذارند. واقع به صورت ماشین یا
به عبارت بهتر به صورت یک سیستم خودکار
(اتوماتیک) ماشین‌ها تماماً صرفاً به مناسبت
کامل ترین و قابل ترین نوع ماشین که به جنبه‌ی
ماشین را به یک سیستم تبدیل می‌دهد این دستگاه
توسعه یگ گرفته‌اند. تماماً یک یا قدرت محرکه‌ی
خود جنب به حرکت در می‌آید این دستگاه گرفته‌اند
شامل شمار زیادی اعضاء مکانیکی و فیزیکی است؛
خود کارگران در قالب نقش اعضاء آگاه آن در می‌آیند
- در چنین حالتی ماشین به هیچ رو به عنوان ابزار و
وسایل کار خود کارگر نمایان نمی‌شود و چه
مشغول می‌شود (ماشین‌ها) این است که به هیچ وجه
مستثنی از انسان (مخبرگری) فعالیت کارگر و
موضوع کار، آن چنان که ابزار و وسایل کار باید باشند
نیستند به عکس فعالیت کارگر تنها به صورت
مواجهی‌گری لو میان کار ماشین و عمر ماشین روی
میله خام در می‌آید.

کار و مولدیت از ماشین و جیوگوری از هر نوع
وقعه آن می‌شود این مانند کاربرد ابزار نیست که
کارگر با مهارت خود و به کار انداختن فعالیت اعضاء
خود به آن حیات می‌بخشد و دستکاری و تغییر آن
به هنرمدی و استادی او وابسته بود بر عکس،
ماشین که در برابر کارگر دارای مهارت و قدرت است،
خود استادی هنرمد است. دارای روح و روان قائم به
فک خود به صورت اولین (علم) مکانیک است که
تعیین کننده فعالیت این‌اند (امان جا)

پس، ماشین و قوانین علمی و تکنولوژیک
حاکم بر آن، دیگر تنها ابزار و وسایل ساده‌ی کار
نیستند بل که موجودیتی بی پیچیدگی و بی‌بنا
می‌کنند. از سوی دیگر و پایه‌های پدید می‌آید کارگر

کارگر به حداقل می‌رسد بل که وظیفه‌ی اصلی کارگر
تغییرات بر دستگاه‌های کاملاً اتوماتیک برای
جیوگوری از اختلال و وقفه در حرکت آن حاست -
دورنمای گشته به هیچ رو هنوز به آن
نرسیده ایم. کارگر که زمانی خلاق و ابتعاگر و
سرنخه‌ی پیشرفت تکنولوژی بود اکنون به ناش
و دستاوردهای آن یعنی به تکنولوژی با حیرت و
ترس می‌نگرد، و نه تنها با حیرت و ترس می‌نگرد
بل که در لحظه از سوی آن تهدید می‌شود
فرایند تولید دیگر یک فرایند کار نیست. بدین
معنی که دیگر به عنوان وحدتی که کار بر آن احاطه و
تسلط دارد وجود ندارد. ندارد کارگر اکنون بر عکس تنها به
عنوان عضوی آگاه (از پروسه تولید) در نقاط
پرشمارتی از سیستم مکانیکی به صورت کارگران
زنده‌ی منزوی از هم ظاهر می‌شوند کارگر اکنون فر
فرایند عمومی و کلی ماشین‌ها مستحیل شده و
صرفاً ضروی از این نظام (سیستم) است. وحدت این
نظام در کارگران زنده بل که در ماشین‌های زنده
(فعال) موجودیت پیدا می‌کنند (جلد ۲۹ ص ۸۳)
هنگامی که مهارت و تیخر تبدیل به زنده‌ی از
ماشین شد، کار از شکل مشخص (Concrete)
به شکل مجرد (abstract) در می‌آید و این نوع
کار، همان است که ماركس آن را جنبه‌ی تولید

ارزش اضافی و منشاء سرمایه می‌داند.
پس، این مسئله می‌تواند واقعیت دارد که با
پیشرفت علم و تکنولوژی دو اتفاق پنهانی می‌افتد
نخست آن که کارگر که خود در آغاز منبع دانش و
تکنولوژی بود، به تدریج، هر چه پیش تر از دانش و
تکنولوژی دور تر نگه داشته می‌شود چرا که دانش و
تکنولوژی به صورت بخشی از سرمایه ثابت در
دست گروه هر چه کوچک‌تری متمرکز می‌شوند. دوم
آن که در عین حال، به طو هر چه فراینده‌تری از
اهمیت کار جسمی ویدی کاسته شده و پراهمیت کار
فکری ازوده می‌شود اما نکته‌ی بسیار پراهمیتی که
باید بر آن تاکید شود آن است که پیشرفت نیروهای
مؤلفه، تقسیم کار و جدا شدن کار فکری از کار جسمی
به معنای آن نیست که کار یک کارگر منحصر به کار
جسمی و عضلانی می‌شود، چرا که کارگر در چنین
شرایطی نیز باید در تمام فرایند فعالیت خود نیروی
فکری، مغزی و عسی خود را به کار برد به قول
مارکس: «در تمام طول مدت کار، افزون بر تلاش
اعضاء بدن، آزادی کارگر باید در تطابق با آن هدف
معین، اهدافی که آزادی انسان باید زیر فرمان آن
درآید) حفظ شود و این به معنای دقت هر چه بیش تر
است، هر چه طبیعت کار و شیوهی انجام آن کشش و
جاذبیت کم‌تری (برای کارگر) داشته باشد و بنابراین

از اجتماع آن به نشان فعالیت ابرویهای جسم و

فکری خود ثابت گویوی، صورت منحصر است وقت

بیش تر به کار برده اجداد لول کاپیتال - جناب

Kerr - صفحه ۱۷۸) آنچه کار نگری

(intellectual) را می کند یا سه جسمی

(Manual) جدا می کند یا سه جانی

مفکر کردن را با شدت هر چه بیشتر طرح

از کارگر می گیرد، عبارت از جدائی طری

و برنامه ریزی، مدیریت و قوانین حاکم بر

کل تولید یا به عبارت ساده تر جدائی علم

و تکنولوژی تعیین سرشت اجتماعی

تولید از کارگر است. این پدیده اما تنها شام

حال کارگران دیده ای، می شود بل که ما گذشت

زمان شام حال کارگران «بته ساید» نیز می شود

در چنین شرایطی کار «فکری» هر چه به

هم نزدیک تر و در نتیجه کارگران بدی با کارگران

فکری هر چه نزدیک تر می شوند بدین ترتیب از

پسگو نش و تکنولوژی به صورت سرمایه ثابت در

دست شمار هر چه کوچک تر می شود، باید و از

سوی دیگر شمار هر چه بیشتر می شود و

حقوق گیران «بته ساید» و «بقه ای» از این وسایق

تولید جدا افتاده و مفاد طبله کارگر با فزودن

می کنند.

به تنها وسایق تولید بل که علم و تکنولوژی

چیزی جز آن بوده فزوده کار فکری و جسمی معتقد

شده و تجسم یافته توده های کارگر و زحماتش

نیست «تکامل» وسایق تولید به صورت ماشین،

برای سرمایه یک امر اتفاقی نیست بل که تغییر

شکل تاریخی وسایق سنتی است که از

گذشته به او رسیده و به شکلی مناسب برای سرمایه

تکامل می یابد.

بدین ترتیب نشأت دانش و مهارت نیروی

تولیدی عمومی و عقل و تفکر اجتماعی به

حالی آید که جذب کار شود جذب سرمایه می شود و از

این رو به شکل فزاینده متعلق به سرمایه یا به طور

دقیق تر - به شکل سرمایه ای ثابت ظاهر می شود

(مجموعه آثار - جلد ۲۶ - صفحه ۱۸۲)

موجودند پس سسقل قاش شده و آن را زاینده

ارزشها و ثروتها و نعم اجتماعی سه

شمار می آورند.

آنکس که مالائی چون کار، کارگر، دانش

و تکنولوژی و اطلاعات و تعریف کرده

بسیار به چه نتیجه گیری های اساسی می نویسد

۱. کار انسان از آن جا که فزاینی آگاهانه و

مفصلند است - بر خلاف حیوان - عملی صرفاً

جسمی - پدیده نیست بل که فزاینی است

هم جسمی و هم فکری.

۲. هر چه دانش و تکنولوژی تکامل پیش تر

یابد، بخش فکری و ذهنی کار اهمیت بیش تر پیدا

کرده و از اهمیت بخش جسمی آن کاسته می شود

یکی از وجه های رهاش بخش کار مازکس برای

سوفت دانش و تکنولوژی قاش می شود همین

است.

۳. انسان در کش و واکش خود با طبیعت برای

دفع نیازهایش ملماً هم طبیعت را تغییر می دهد و

هم به همراه آن خود را تغییر می دهد (چرا که انسان

بخش جدائی ناپذیری از طبیعت است) و در این

کش و واکش متقابل به طور دائم شیوه های

بزرگوارن نیازهایش را تکامل می بخشد. انسان در

چنین روندی ابزار و وسایق جدیدی می آفریند و

قوانین حاکم و قوانین حاکم بر طبیعت را کشف

می کند. عمر کشف قوانین طبیعت و اختراع ابزار و

وسایق جدید (یعنی علم و تکنولوژی) از زمانی که

انسان به خانه انسان شناخته شده آغاز و در هر

مرحله از تکامل جامعه ای اساسی سرچشمه و دانش

بیش تر پیش به خود گرفته است. دانش امروزه ما

حدا در پیشرفته ترین بخش هایش نتیجه و حاصل

کار و کوشش نسل های پیش از ما است. طر دعها

هزار سال است و منحصر به هیچ بخش ویژه ای از

جامعه بشری نیست، چنان که در هر مرحله از

تکامل جامعه بشری، بخشی از بشریت علمدار

اهلی و پیش برده ای علم و تکنولوژی بوده است.

دانش و تکنولوژی نه تنها منحصر به هیچ نژاد و

قوم ویژه ای نیست بل که منحصر به هیچ بخشی یا

طبقه ای ویژه ای از جامعه نبوده است. ایده ی بنیادی

اختراعات و اکتشافات، سرچشمه تر کار تولید

کنندگان واقعی نعم زندگی بشری انسانی دارد که به طور

منتظم با طبیعت سر و کار داشته و با آن دست و

پنجه خرم می کرده و می کنند مثال های چنین

واقعی را در کتاب های کلاسیک، از سوتسما

ارسلو گرفته تا «سوت سی» اندام امنیت می توان

یافت. می نویسد در موهایی معینی از تاریخ بخشی

از جامعه از کارگر و زحمت جسمی تا حد زیادی

ایزاد شده و نشان برجسته ای در جمع بندی تجربه ای

نسل های انسانی، فرمودندی ازها و «کشفه

قوانین علمی بازی می کند. ما این همه، کار این

مخترعان و مخترعاتن جمع بندی تجربه ای

انسان هائی است که دست انداز کار مستلیم تولیدند

نه ما حسی «بودنانه» یکی دیگر آن که در تاریخ

اقتضات و اکتشافات تنها به تعداد بسیار اندکی

مخترع و مخترع برمی خیزد که به داین اختراع و

اکتشاف خود «بازور» شده باشند.

۴. دانش و تکنولوژی سرچشمه عمومی و

تاریخی کل جامعه است. که باید به آن تعلق داشته

باشد اما به دلیل شرایط اجتماعی ویژه (حاکمیت

نظام سرمایه) به تعداد اقلیت کوچک صاحب

سرمایه ثابت، درمی آید.

۵. پیشرفت دانش و تکنولوژی بهره وری

کار (Productivity) افزایش می یابد. این

مسئله بدان معناست که زمان کار لازم (زمانی که

انسان باید کار کند تا حداقل معیشت خود را تأمین

کند) هر چه کوتاه تر و به همان نسبت زمان کار

اضافی (زمانی که انسان تولید کننده، مازاد بزرگان

کار آفرین، به کار انداخته می دهد) بیشتر تر می شود

منشأ ثروت، نامی اینجاست، کار اضافی

مجموعه تولیدکنندگان جامعه است. تولید

کنندگان یک جامعه تنها کارگران «یدی» نیستند

بل که تمام هاش هستند که برای ابزار، معاش خود

مجبورند نیروی کار خود را به صاحبان سرمایه

فروخته و به سطح جامعه برای تئیل مواد تولیدی

به فروزدهای قابل مصرف مشغول فعالیتند

نتیجه و حاصل این زمان کار اضافی، به چای

آنکه نسبتاً این اکثریت عظیم با کل جامعه شدید

توسط اقلیت کوچکی تصاحب می شود.

بهره وری کار، به دلیل پیشرفت دانش و

تکنولوژی می تواند به چائی رسد که بخش عظیمی

از ساعات کار تولیدکنندگان جامعه به کار اضافی

تبدیل شود. چرا که زمان کار لازم هر چه کوتاه تر

می شود به طور مثال در ۲۰ سال گذشته بهره وری

کار در امریکا دو برقم شده است و مطابق تحلیلات

جسارت شپور (Juliet schor) اقتصاددان

دانشگاه «هاروارد» در این مدت می یابست با مزد و

مزایای کارگران در برابر خود و یا ساعات کار آن‌ها به نصف تقلیل یابد آشکار است که نه تنها چنین امری صورت نگرفت بل که به عکس در طول همین ۲۰ سال هم ساعات کار طولانی‌تر و هم شدت کار بیشتر شد و در نتیجه به همان اندازه ثروت‌های ایجاد شده در زمان کار اضافی، نبودند شده و بسبب صاحبان وسائل تولید (صاحبان اسلیم سهام شرکت‌های تولیدی) گردید به دیگر سخن دانش و تکنولوژی که چیزی جز شیخه و ماحصل کار و کوشش نسل‌های بی‌شمار انسان‌ها نیست به صورت کار منتقل شده (کار فرمده) به شکل وسائل و ابزار تولیدی و علمی و تکنولوژیک در هیئت سرمایه ثابت نسبت قابل‌توجه کوچکی می‌گردد که به دلیل فیلتن حاکم بر گردش کار جامعه (تولیت) ثبات سرمایه به جای آنکه در راه تقلیل ساعات کار و افزایش ساعات فراغت تولیدکنندگان و رفاه و آسایش و آزادی آنان از عدم امنیت شغلی به کار رود درست به عکس در راه افزایش بی‌کاری اثر یکسو و

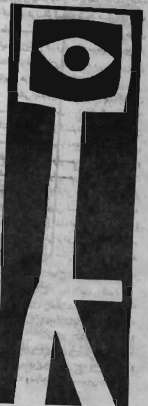
افزایش ساعات کار کارگران شامل به کار می‌رود یعنی از یک سو دانش فیزیکی کاره را گسترش می‌دهد و از سوی دیگر بر عدم امنیت شغلی کارگران شامل می‌آید و آن‌ها را پیش‌تره به بند می‌کنند. منشاء ثروت جهانیان تازه سر از تخم درآوردند و چون بیل گیت را بنا بر این باید نزلین واقعیات یافت و واقعیاتی که برای بیل گیت قند فرارون داشته و ثابت‌ن آن‌ها (خرید و فروش سهام مایکروسافت) شده‌ی فرارون به کار آورده در حالی که آنچه نصیب کارگران شده از حنظل رسم نتخ بر بوده است. تولیدی نیست که ما اندک نادریم همه‌ی ثروت تخمین زده شده ۱۵ میلیارد دلاری که تا سال ۲۰۰۰ به ۹۰ میلیارد رسید) بیل گیت نتیجه‌ی کار و زحمت کارگران است چرا که می‌توانیم ثروت او را در بخش اساسی تشکیل می‌شود یکی دارایی‌های ملموس (Tangible assets) لو که می‌توانیم نتیجه کار انسان‌هاست اما بخش بزرگی از دارایی‌های او نتایج روی کاغذ یا طریش‌های ماندکنس یا غیر ملموس (Nominal assets) هستند که مستلماً آن‌ها را باید در دسته و بازی‌های (speculation) و مشتاک سال‌های اخیر نو بورس سهام نیویورک و سر به آسمان کشیدن‌های سهام شرکت مایکروسافت یافت.

فوت‌های که ویژه با استفاده از دوربین وسایل علمی و تکنولوژیک می‌توانند آن چنان بی‌طرافت و مهربان برای ایجاد ترحم، سر در گمی و انتشارش فکری نو بود زحمتکش‌ها را بنگار روند که دستاورد دانش و انسان‌گراش چنین محدود گذرد و از این‌ها پاره‌اند نیش قلب و سراسر گشتن خود را دانسته یا نمانسته علیه کارگران و زحمتکشان (یعنی اکثریت عظیم بشریت) و به نفع بیل گیت‌ها به کار می‌انند.

آقای محمود کوزلوی به تنها در مورد مقابله کار، کارگر، علم و تکنولوژی و اطلاعات و در نتیجه درباره‌ی منشاء ثروت بین گیت دچار اشتباه فکری و سر در گمی است بل که دیدی مخصوص نیست به جامعه‌ی شوروی سابق نیز دارد و از این جهت حنظل استی آن را در مقاله‌ی خود «مستلماً کامل نظام پروتاریا را می‌افزود تولید» می‌نقد جواب به این بخش از نوشته‌ی ایشان اما نیاز به

بحثی مفصل‌تر در همین مقال نمی‌گذرد. کم و بالا کرده با بیل گیت که اهمیت و عظمت کنونی طبقه‌ی کارگر قابل مقایسه با زمان مارکس نیست. طبقه‌ی کارگر به مفهوم جهانی آن که مارکس ۵۰ سال پیش مطرح کرد تنها در ۵۰ سال گذشته به راستی شکل گرفته و تحقق یافته است. روسیه، انقلاب خود را با ۳ میلیون کارگر آغاز کرد و اکنون طبقه‌ی کارگری ۱۲۵ میلیون دارد چنان‌که انقلاب خود را با ۲ میلیون کارگر شروع کرد و اکنون طبقه‌ی کارگری ۳۳ میلیون دارد تا سال ۱۹۹۲ نزدیک به ۵۰٪ از جمعیت آمریکا روی زمین کار می‌کرد و صاحب وسائل تولید خود بود و اکنون تنها ۲٪ روی زمین کار می‌کنند و بقیه مزد و حقوق‌گیر شدند در ایتالیا و فرانسه تا پایان جنگ دوم جهانی بیش از ۱۰٪ جمعیت روی زمین کار می‌کردند و اکنون ۳٪ تا ۲٪ روی زمین کار می‌کنند و بقیه مزد و حقوق‌گیر شهروند شدند. همین زوال را در تمام آمریکای لاتین، جنوب و جنوب شرقی آسیا و براسر اروپا و خاورمیانه می‌توان دید. زمان، تنها در ۵۰ سال اخیر به راستی به طبقه‌ی کارگر پیوسته و بخشی جدایی‌ناپذیر از آن شده‌اند.

پانویس:
 (۱) اکنون که در روزهای پایانی سال ۲۰۰۰ هستیم هنوز نزدیک به ۵۰٪ از نداد این ماندکنک خالصی شده یعنی بهای سهام شرکت مایکروسافت نزدیک به ۶۰٪ از ارزش خود را از دست داده است.



این ماندکنک تا کجا به تورم خود ادامه خواهد داد معلوم نیست (۱) آنگاه مسلم آن است که حتی رئیس بانک مرکزی آمریکا کریین سن نیز از این مورد نا به‌خشناب به وحشت افتاده است. اما این بخش از دارایی‌های آقای بیل گیت نیز ربطی به اجاره‌های او برایش و تکنولوژی ندارد بل که اساساً ریشه در تیکر او در سفته‌بازی و کسلاهی‌های فرد که زندگی شخصی او و مسائل او بهترین گواهِ آن است. ش. علم و تکنولوژی نه تنها نتیجه‌ی کار منتقل شده تولیدکنندگان واقعی نوع زندگی است بل که همین تولیدکنندگان اگر یک لحظه از کار دست کشند نه بیل گیت و نه هم‌اکی‌های او با وجود تسلط بر تمام سرمایه‌ی ثابت، از آن لحظه به بعد قادر به ایجاد ذرات اضافی ارزش نخواهند بود (اولین مطلب را صاحبان جنرال موتورز و کرایسلر همین امسال تجربه کردند).

فر ترمز و تراکم دانش و تکنولوژی در دست عدلی‌ها در چه کوچکی‌تر، تنها مخصوصه وسائل تولید نمی‌شود بل که اهرم‌های مالی، نظامی، امنیتی، سیاسی و فرهنگی را نیز نو بر می‌گیرد اهرم‌های